

شرح حال شیخ محمدجواد مغنیه، فقیهی نوگرا

شیخ محمدجواد مغنیه از جمله عالمانی است که نقش مهمی در تقریب مذاهب اسلامی، دعوت مردم به وحدت و بیداری اسلامی ایفا کرد. در این نوشته به اختصار زوایای مختلف علمی، فرهنگی و مبارزاتی وی آشنا می شویم.

آل مغنیه

واژه «مغنیه» اگر به ضم میم و سکون غین و تشدید یاء خوانده شود، اسم فاعل به معنای بی‌نیاز کننده خواهد بود. اما این احتمال نیز وجود دارد که میم آن مفتوح و همانند مهدیه و مرثیه، مصدر میمی باشد به معنای بی‌نیاز بودن. علت این نام‌گذاری شاید از آن رو بوده که جد اعلاى این خاندان در قرن ششم هجری از شهری در الجزایر که به همین نام است (مغنیه) به جبل عامل آمده است و مردم آن منطقه او را «مغنیه» نام نهاده‌اند.

به‌هرحال «آل مغنیه» در بیروت مشهور است. از این بیت علم و فضل و ادب، بزرگان زیادی به عظمت و شرافت معروف‌اند. یکی از آنها علامه «شیخ عبدالکریم بن شیخ محمود بن شیخ محمد بن شیخ مهدی عاملی» است. وی بزرگواری و فاضل جلیل‌القدر بود. جد اعلاىش مرحوم شیخ مهدی از علمای عصر خود و از معاصران شیخ عبد‌النبی کاظمی ساکن جبل عامل بود. فرزندش شیخ محمد از بزرگان و فرزندزاده او شیخ محمود نیز از علمای معروف آن منطقه به شمار می‌رفت (رازی، 1352: 3/271).

پدر شیخ محمدجواد

پدرش «شیخ محمود» از بزرگان لبنان بود. وی در سال 1289 ق. در نجف اشرف چشم به دنیا گشود و با والد خود به جبل عامل آمد و در همان‌جا پرورش یافت. وی پس از خواندن مقدمات علوم و فقه و اصول به نجف اشرف بازگشت و از محضر علمای نجف مانند آیه الله نائینی، آیه الله اصفهانی و آقا ضیاء‌الدین عراقی بهره برد. آنگاه بار دیگر به لبنان مراجعت نمود و در روستایی به نام «معره» اقامت گزید و مشغول تألیف و ارشاد مردم و ادای وظیفه دینی و وجدانی خویش گردید. شیخ محمود در نجف اشرف به تنظیم اشعار دینی و اسلامی می‌پرداخت. در کتاب «تکملة امل الامل» آمده است شیخ محمود مغنیه از اهل تحقیق در مطالب علمی و حقایق واقعی بود و کمتر کسی از معاصران عرب توانستند به مقام او در درک مطالب برسند (صدر: 396 و

مغنیه: 17). سرانجام شیخ محمود پس از عمری نه‌چندان طولانی در سن 44 سالگی دار فانی را وداع گفت و از خود فرزندی بر جای گذاشت که از آن‌ها شیخ احمد مغنیه، شیخ عبدالکریم مغنیه و شیخ محمدجواد مغنیه، صاحب شرح‌حال جزء علمای عصر خود شدند. (رازی: 1352: 3/271)

زادگاه و دوران کودکی

وی در قریه «طیردبا» از توابع فرمانداری صور(1) لبنان در سال 1324 ق / 1904 م به دنیا آمد. پدرش نام مبارک «محمدجواد» را برای او برگزید (شیعه و زمامداران خودسر: 17). محمدجواد در سن چهارسالگی مادر مهربانش را که از سلاله فاطمه زهرا(س) بود از دست داد. وی که چهارساله بود پس از مرگ مادر همراه پدر به نجف رفت و در آنجا خط و حساب و زبان فارسی را آموخت. اما بعدها به خاطر استفاده نکردن از زبان فارسی آن را به فراموشی سپرد. پدر محمدجواد پس از چهار سال اقامت در نجف به دعوت مردم منطقه عباسیه به لبنان بازگشت (الاسلام مع الحیاة: ص279).

پدر محمدجواد باآنکه از عالمان آن دیار بود از لحاظ مالی وضعیت خوبی نداشت. او شروع به ساختن منزلی برای خود کرد و با کمک اهالی عباسیه آن را تا پای سقف تمام نمود اما برای تکمیل منزلش چاره‌ای ندید جز این‌که مبلغی را از زرگری به نام اسماعیل صائغ قرض کند و در قبال آن منزلش را گرو بگذارد. پس از تکمیل، هنوز یک سال از اقامت او در آن خانه نگذشته بود که در سال 1344 دعوت حق را لبیک گفت و قبل از پرداخت اقساط خانه از دنیا رفت. غم هجران پدر محمدجواد دوازده‌ساله را بسیار غمناک نمود. پس از مدتی زرگرخانه را به‌جای قرضش تصاحب کرد و باقیمانده اموال نیز بین برادر بزرگ‌تر و عموهایش تقسیم گردید و محمدجواد تحت تکفل برادر بزرگ‌تر خود درآمد و با برادر کوچک‌تر خود به نام احمد به منزل برادر به طیردبا رفتند (همان).

تغییر مکان و از دست دادن والدین و شرایط پس از مرگ پدر، محمدجواد را سخت آزار می‌داد. به تدریج شرایط دشوار زندگی به‌گونه‌ای شد که گاه سه روز چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کرد. از این‌رو مجبور شد سراغ شغلی برود و بساط حلوا فروشی را به راه انداخت. (گلشن ابرار: 3 به نقل از: تجارب محمدجواد مغنیه: 25). معلوم نیست وی در این شغل تا چه اندازه موفق بوده، اما قراین نشان می‌دهد که وضعیت مادی او بهتر نشد. محمدجواد از ثروت دنیا یکدست رختخواب داشت ولی هنگامی‌که به منزل برادر آمد و از آنجا جملگی به نجف کوچیدند، آن را هم از دست داد (الاسلام مع الحیاة: 279) از این‌پس، محمدجواد بر روی زمین می‌خوابید و سرمای زمهریر زمستان پرستار

صمیمی وی بود. وی در اثر سرمای زمستان، به مرض روماتیسم مبتلا شد و این عارضه حدود 28 سال به طول انجامید (شیعه و زمامداران خودسر: 18).

دوران تحصیل استادان

محمدجواد با آن همه مشکلات، اراده آهنین خود را از دست نداد و مراحل ابتدایی تحصیل خود را در همان لبنان آغاز کرد و کتاب «اجرومیه» (2) و مقداری از کتاب «قطرالندی» (3) را خواند و تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به نجف اشرف ره سپار گردد و از معدن علم علوی بهره گیرد. اما این تصمیم مشکلاتی داشت: اول آنکه بودجه مسافرت را از کجا تأمین کند. دوم مالیات‌های عقب‌افتاده زمین‌های پدرش که از وی مطالبه می‌کردند او را از سفر رسمی محروم می‌ساخت. با وجود این، محمد با اراده قوی و توسل به اهل بیت علیهم‌السلام بر مشکلات چیره شد. او به راننده‌ای برخورد کرد که حاضر شد وی را بدون گذرنامه وارد عراق نماید. این راننده نیکوکار از ارمنی‌های اسکندریه بود که در لبنان اقامت داشت. سال‌ها بعد وقتی که مغنیه خاطرات زندگی خود را می‌نگاشت، درباره او می‌نویسد: «از آن زمان حدود 33 سال می‌گذرد و من هنوز سپاسگزار او هستم و هیچ‌گاه او را فراموش نخواهم کرد، چون احساس می‌کنم او نخستین انسانی بود که برادر انسانی خود را دوست داشت» (گلشن ابرار، ج3، مقاله شیخ محمدجواد مغنیه).

محمدجواد پس از ورود به عراق، راهی نجف اشرف شد و در آنجا استقرار یافت. وی در حوزه علمیه نجف علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از تکمیل دروس مقدماتی از درس آیات عظام محمدحسین کربلایی، سید حسین حمای و آیه الله العظمی خوئی استفاده‌های فراوان برد (شیعه و زمامداران خودسر: 19). محمدجواد با همه سختی‌ها توانست یازده سال در نجف اشرف به تحصیل خود ادامه دهد تا این‌که در یکی از روزها خبر مرگ برادر بزرگش را برای وی آوردند. به همین خاطر مجبور شد نجف را به قصد موطن خود ترک کند. پس از مراسم تشییع و تدفین برادر، اهالی آنجا از شیخ محمدجواد که اکنون بهره‌ای از علم و تقوا داشت، خواستند که به جای برادر خود امامت آنجا را قبول کند. محمدجواد نیز پاسخ مثبت به آنان داد و در کنار اقامه جماعت، به تدریس قرآن و معارف عمومی مبادرت ورزید.

محیط زندگی آنجا به دلیل پایین بودن فرهنگ مردم، برای محمدجواد دردآور بود و از این موضوع نیز که هزینه‌اش توسط مردم تأمین می‌شود، رنج می‌کشید. از این رو پس از دو سال و نیم اقامت در آنجا، از مردم خدا حافظی کرد و در سال 1358 ق به روستای «طیرحرفا» رفت و

در منطقه «وادی السروه» در جنوب روستا اسکان گرفت. آنجا بیشه زاری بود که از راه سنگلاخی می‌گذشت و تپه‌ای در آنجا به ارتفاع صد متر قرار داشت که پر از درختان سرسبز بود و صدایی جز نوای دل‌نشین پرندگان به گوش نمی‌رسید. محمدجواد آنجا را بهترین مکان برای مطالعه و تحقیق دانست و قلم، کاغذ، کتاب و قوری چای تنها همراهان وی بودند. وی در آنجا توانست کتاب‌های دانشمندان و فیلسوفانی چون نیچه، شوپنهاور، ولز، تولستوی، محمود عقاد، طه حسین و توفیق حکیم را مطالعه کند و کم‌کم به نوشتن رو آورد. برخی از آثاری که در این مکان نوشت عبارت‌اند از: «کمیت و دعبل»، «الوضع الحاضر فی جبل عامل» و «تضحیه». شیخ محمدجواد حدود ده سال از عمر خود را در این منطقه به سر برد و در سال 1367 ق به بیروت عزیمت نمود (گلشن ابرار، ج3، مقاله شیخ محمدجواد مغنیه).

محمدجواد در مدت حیات علمی خود در بیروت و نجف اشرف، درس استادان متعددی را درک کرده است که از جمله می‌توان به کسانی چون: «شیخ عبدالکریم مغنیه» (متوفای 1354 ق، برادر بزرگ‌ترش)، «سید محمد سعید فضل‌الله»، «آیه الله سید ابوالقاسم خویی» (1371 1413 ق)، «شیخ محمدحسین کربلایی» و «سید حسین حمای» (متوفای 1379 ق) اشاره کرد.

مسئولیت دولتی

مهم‌ترین مسئولیت و فعالیت اجتماعی محمدجواد هنگامی بود که در سن 43 سالگی در سال 1367 ق به بیروت عزیمت نمود و به‌عنوان قاضی دادگستری شیعیان بیروت منصوب گشت. (4) در سال 1368 ق مشاور عالی دادگاه‌های لبنان گردید و در سال 1370 ق ریاست کل دادگستری شیعیان لبنان را پذیرفت (شیعه و زمامداران خودسر: 20). وی تا سال 1375 ق در این مقام باقی ماند و طی این مدت، خدمات زیادی انجام داد. اما بعد از این مدت تا سال 1378 ق به‌عنوان مشاور عالی دادگستری، اشتغال به خدمت داشت و از آن تاریخ به بعد به‌طور کلی از این‌گونه مسئولیت‌ها کناره گرفت و به تألیف و تحقیق روی آورد (گلشن ابرار، ج3، مقاله شیخ محمدجواد مغنیه). وی در مدت اشتغال در دادگستری خدمات شایسته‌ای انجام داد که از جمله آن‌ها می‌توان به تعیین شرایط برای جذب قضات شیعه و تغییر ماده 240 قانون دادگستری‌های لبنان اشاره کرد.

مسافرت‌ها

در این زمان محمدجواد به‌عنوان دانشمندی برجسته در بین عالمان شیعه و اهل سنت شناخته شده بود. استاد محمدجواد صرف‌نظر از مسافرت‌های تحصیلی، به کشورهای مختلفی سفر کرده است که غالباً

جزئیات این سفرها بر ما پوشیده است. نخستین سفر او در سال 1379ق به کشور سوریه بود که در آنجا با «شیخ ابو زهره» دیدار نموده است. سپس در سال 1382ق به مصر سفر کرد و از آنجا در سال 1383ق به قصد زیارتخانه خدا و اعمال مناسک حج، راهی عربستان شد. در سال 1385ق سفری به بحرین داشته و ظاهراً ملاقاتی با علمای آنجا انجام داده است. وی همچنین در سال 1390ق به ایران سفر کرد و پس از زیارت مرقد مطهر امام هشتم علیه السلام وارد قم شد و دو سال در این شهر اقامت داشت. وی درباره سفر به ایران می‌نویسد: «در حوالی شهر قاهره در این اندیشه بودم که تا آخر عمر در مصر بمانم اما اوضاع جنگی مصر و اسرائیل مرا بر آن داشت که به وطن بازگردم. در بیروت نمی‌دانستم عمری را که روزبه‌روز کوتاه‌تر می‌شود چگونه بگذرانم تا این‌که از طرف آیه الله شریعتمداری برای تدریس در دارالتبلیغ (دفتر تبلیغات اسلامی) دعوت شدم. با استخاره‌ای که گرفتم این آیه شریفه آمد: «وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ». وقتی به قم آمدم و دارالتبلیغ را دیدم، آنچه مرا متحیر کرد حرکت علمی حوزه درزمینهٔ دروس حوزوی سطح، خارج، تفسیر، نهج‌البلاغه و جلسات هفتگی بود که برای جوانان برقرار می‌شد» (مقدمه فلسفه التوحید و الولاية: 6).

استاد محمدجواد در موسسه دارالتبلیغ الاسلامی به تدریس تفسیر و کلام مشغول شد و پس از دو سال توقف در ایران، در سال 1392ق به بیروت بازگشت (رازی، 1352: 3/272).

نقش شیخ محمدجواد مغنیه در تقریب مذاهب اسلامی مهم‌ترین نگرانی شیخ محمدجواد در بحران کنونی، وحدت ملی و وحدت اسلامی بود. وی تلاش گسترده‌ای برای وحدت اسلامی انجام داد و در هر فرصتی با عالمان دینی اهل سنت مذاکره می‌کرد و راه‌های وحدت را بررسی می‌نمود. در سال 1960م با شیخ محمد ابو زهره در دمشق دیدار نمود و در سال 1970م نیز دکتر مصطفی محمود به دیدار وی آمد (الوردانی، 1376: 144). وی همچنین با «شیخ نام» از شیوخ راحل الازهر و «شیخ شرباصی» دیدار نمود، و یکبار نیز در شهر قم میزبان «شیخ حصری» بود (همان: 150). شیخ محمدجواد باهدف تقریب بین مذاهب اسلامی، در سال 1382ق به مصر مسافرت و با امام مسجد الازهر گفت‌وگو کرد و از او خواست تا عکس و تصویر دانشگاه الازهر را در اختیار وی نهد. امام مسجد گفت: کعبه یکی است و الازهر نیز یکی است. مغنیه گفت: و خدا نیز یگانه است بنابراین ما سه اصل داریم، خدا، کعبه، الازهر، هم چنان‌که مسیحیان می‌گویند. سپس استاد مغنیه به او گفت: آیا چیزی از شیعه می‌دانی؟ وی گفت: آنان گمراه‌اند. مغنیه گفت: از

کجا دانستی که آنان گمراه‌اند؟ وی گفت: این‌طور می‌گویند. مغنیه به او گفت: من می‌گویم تو گمراهی آیا می‌توانی کلام مرا رد کنی؟ در این هنگام امام مسجد گفت پس باید فاتحه یکدیگر را بخوانیم (همان: 144).

شیخ محمدجواد در سال 1382ق با شیخ محمود شلتوت (متوفای 1384ق) نیز دیداری داشت و گفت‌وگوهای میان آنان در مورد وحدت اسلامی و راه‌های آن انجام گرفت. شیخ محمود شلتوت از بانیان دارالتقريب بين المذاهب و از منادیان وحدت اسلامی به شمار می‌رود. محبوبیت او در بین علمای شیعه به خاطر فتوای او مبنی بر جواز عمل به فقه شیعه است. روابط شیخ محمدجواد با شیخ محمود شلتوت به سال 1368ق برمی‌گردد که از آن زمان نامه‌های زیادی بین آن دو ردوبدل شد و این موضوع می‌تواند نشانه نزدیکی افکار آنان در رابطه با وحدت اسلامی بوده باشد. اما دیدار حضوری وی با شیخ شلتوت در سال 1382ق وقتی که مغنیه به مصر رفت اتفاق افتاد. او در این باره چنین می‌نویسد: «به خانه شلتوت رفتم. از من استقبال کرد و خوش آمد گفت. وقتی سخن از شیعه به میان آمد، او گفت شیعیان الازهر را تأسیس کردند و مدت کوتاهی علوم و مذهب تشیع در الازهر تدریس می‌شد، تا این‌که پیادارندگان این مذهب از آن اعراض کردند و الازهر را از نور خیره‌کننده و فواید آن محروم کردند. من به او گفتم: علمای شیعه شمارا محترم می‌شمارند چون از خدمات شما نسبت به دین آگاه‌اند و جرئت شمارا در بیان حق و عدل که از ملامت هیچ‌کس نمی‌هراسید، می‌ستایند و به او گفتم: شیعیان خلافت بعد از پیغمبر را حق امام علی علیه‌السلام می‌دانند، ولی عقیده دارند که نباید به اختلافی دامن زد که موجب تفرقه و به ضرر اسلام باشد، همان‌طور که امام علی علیه‌السلام این کار را کرد. او به حاضران در جلسه گفت: سنیان این حقیقت را نمی‌دانند» (گلشن ابرار، ج3، مقاله شیخ محمدجواد مغنیه).

شیخ محمدجواد در راه استحکام تقرب مذاهب، نقش آگاهی عالمان دینی از مذاهب یکدیگر را نیز نادیده نمی‌گرفت و در این راه گام مؤثری برداشت. وی معتقد بود بسیاری از عالمان اهل سنت از حقیقت تشیع خبری ندارند و فقط از روی تعصبات و شایعاتی که می‌شنوند با شیعه دشمنی می‌ورزند درحالی‌که هدف همه مذاهب یکی است و آن رسیدن به کمال و تقرب به سوی خداوند است. یکی از عادات شیخ محمدجواد این بود که از حریم شیعه در برابر این‌گونه اتهامات دفاع می‌کرد و با این کار پایه‌های تقرب مذاهب را مستحکم می‌نمود. وقتی وی ردی بر کتابی می‌نگاشت معلوم می‌شد که حقیقت چیز دیگری است و شیعه به آن شبهات و خرافات اعتقادی ندارد. وی نخستین کسی بود که «رد کتاب «الخطوط العریضة» (تألیف محب الدین الخطیب) مطالبی نوشت. الخطوط

العریضة نخستین کتابی بود که بر ضد شیعه در کشور مصر به چاپ رسید و شیخ محمدجواد به سبب نوشتن این ردیه، نامه های تهدیدآمیز فراوانی دریافت کرد (الوردانی، 1376: 145).

مبارزه ها

شیخ محمدجواد بیشتر از راه قلم و هجوم به مبانی اعتقادی قوم یهود مبارزه می‌کرد. وی با مطالعه کتاب و سنت پیامبر صلی‌الله علیه و آله از همان ابتدا به ماهیت پلید رژیم صهیونیستی پی برد. در اکثر نوشته‌های او که به موضوع استکبار ارتباط دارد، از اسرائیل نیز نام می‌برد و آمریکا را حامی آنان معرفی می‌کند. وی در معرفی خدای یهودیان با اشاره به آیاتی از تورات (5) و ماجرای کشتی گرفتن خدا با یعقوب (6) می‌گوید: این خرافه به این مسئله اشاره دارد که حتی خدا در برابر شخص یهودی ناتوان است و یعقوب که مظهر یهود بود بر خدا چیره گشت. اما در قرآن ما آمده است: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يُدْعِي اللَّهُ مَعْلُولَةً غَلِيَّةً أُرِيدُ بِهِمْ وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا (مائده: 64)؛ یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته است، دست هایشان بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت الهی دور شوند».

او که به حقیقت یهود پی برده بود، درباره ماهیت نژادپرستی یهود می‌گوید آنها عموماً عقیده نژادپرستانه دارند و خود را ملت برگزیده خداوند می‌دانند. هر یهودی حق دارد هر که را از شرق و غرب بخواهد، تملک کند و در اختیار گیرد و آنچه را بخواهد در مورد او انجام دهد. در کتاب تلمود از تورات آمده است: «ما ملت برگزیده خدا به دو نوع حیوان نیاز داریم: یکی جنبندگان، چهارپایان و پرندگان و نوعی دیگر از حیوانات انسانی که آن سایر امت‌ها و ملت‌های شرق و غرب هستند» (تورات، سفر دوم، اصحاح 7 و 31؛ به نقل از: اندیشه‌های سیاسی مغنیه: 36).

شیخ محمدجواد در مقاله دیگری با اشاره به جمعیت زیاد مسلمانان و در اختیار داشتن منبع مهم دنیا یعنی نفت، به تسلیم شدن مسلمانان در برابر خواسته‌های اسرائیل اشاره می‌کند و آنان را سخت مورد نکوهش قرار می‌دهد. وی در این مقاله با انتقاد از رهبران کشورهای عربی، سازش آنان با اسرائیل را مایه ننگ امت اسلام معرفی می‌کند (اندیشه‌های سیاسی مغنیه: 32 و 33).

نوشته‌ها و مقالات شیخ محمدجواد، آنچنان وحشت در دل آمریکا به وجود آورد که سفارت آمریکا را وادار کرد تا به هر شکل ممکن او را از مبارزه بر حذر دارند. در همین راستا وقتی آمریکایی‌ها از او خواستند تا با رئیس‌جمهور وقت «روزولت» دیدار و مذاکره نماید، در جواب گفت: «آمریکا سخت‌ترین دشمن اسلام و امت عربی است. آمریکا

اسرائیل را به وجود آورد و دستش به خون فلسطینیان آلوده است. برادران ما با اسلحه‌هایی که آمریکا به اسرائیل داده، کشته می‌شوند. پس با همه این‌ها، مرا به دیدار ناوگان ششم دعوت می‌کنید» (گلشن ابرار، ج3، مقاله شیخ محمدجواد مغنیه).

این حرکت شجاعانه و غیرتمندانه او بازتاب وسیعی در میان مردم داشت به طوری که روزنامه «محرر» از حرکت او به «هذا عربی عزیز» یاد کرده است (همان).

اندیشه های شیخ محمدجواد مغنیه

نوگرایی در اجتهاد، ضرورت اصلاح حوزه‌های علمیه، به کارگیری شیوه‌های نوین در تبلیغ دین و دموکراسی اسلامی جزء اندیشه‌های شیخ محمدجواد بود. او به این واقعیت رسیده بود که زندگی در حال دگرگونی و تغییر است و اسلام، برخی از مسائل عصر جدید را می‌پذیرد و برخی را رد می‌کند. شهید سید محمدباقر صدر (متوفای 1400ق) درباره اندیشه فقهی و اجتهادی او می‌نویسد: «اکنون برای نخستین بار ملاحظه می‌کنیم که عنصر فهم اجتماعی نصوص به صورتی مستقل مطرح می‌شود و هنگامی که بخش‌هایی از کتاب «فقه الامام الصادق» (نوشته استاد محمدجواد مغنیه) را می‌خوانم، می‌بینم استاد بزرگ ما شیخ محمدجواد مغنیه در این تألیف خود، این موضوع را طرح کرده و با دست خویش، فقه جعفری را به شکلی زیبا و با شیوه‌ای نو درآورده است. با آنکه من اکنون درباره فهم اجتماعی نص، با احتیاط سخن می‌گویم بازهم ایمان دارم قاعده‌ای که استاد ما مغنیه برای این موضوع وضع کرده است، گره بزرگی را در فقه می‌گشاید» (کسار: 150).

وی درباره ضرورت اصلاح حوزه‌های علمیه، مقاله‌ای با عنوان «معركة فی الازهر بین المجددین و المحافظین» نوشت که در مجله «عرفان» در سال 1954م به چاپ رسید. در این مقاله وی ضمن خشنودی از روح تجدید و اصلاح در دانشگاه الازهر، خواستار حرکت اصلاحی مشابه در حوزه‌های علمیه شیعی شد. خطاب او در این مقاله به همه حوزه‌ها و مؤسسات دینی اعم از شیعه و سنی بود. او بدون تعصب نسبت به شیعه یا سنی، دشمنان حوزه‌ها و مؤسسات دینی را دو نوع داخلی و خارجی دانست. دشمنان داخلی همان عده‌ای هستند که به نام دین، یأس و ناامیدی را در میان جوانان تقویت می‌کنند و دشمن خارجی نیز با استفاده از غفلت حوزه، درس‌های غربی را به نام مباحث اجتماعی و علوم انسانی، در جامعه رواج می‌دهند (همان: 122 و 133).

به اعتقاد شیخ محمدجواد، کتاب‌های حوزوی متأسفانه یک‌بعدی است و به زوایای دیگر علمی که در جامعه مطرح است، توجه نمی‌شود و غالباً طلاب حوزه‌ها از علوم روز دنیا مطلع نیستند. وی درباره حوزه علمیه

نجف می‌گوید: «از ویژگی‌های این حوزه آن است که علوم جدید را نمی‌دانند، بلکه نمی‌خواهد در مواد درسی و اسلوب حوزوی بگنجانند. حوزه در برابر قضایای مسلمین و مردم عالم از حرکت ایستاده و در برابر مثلاً نهضت الجزایر یا جنگ‌های استعماری و سلاح‌های مرگبار آنان هیچ صدایی از آن شنیده نشد. حوزه نجف نیاز به اصلاح دارد و این مسئله را شیوخ و طلاب آن حوزه فهمیده‌اند». (همان: 126)

استاد مغنیه پس از نقل مطالب فوق درباره علل آن سخن می‌گوید و اذعان دارد که در نجف و قم علمای بزرگی هستند که تلاش و دستاوردهای آنان کم‌تر از تلاش مخترعان و دانشمندان علوم تجربی نیست، اما چرا تاکنون نسبت به مسائل جدید موفق نبوده است؟ علت این ناکامی، مطالب نظری محض حوزوی است، اما در تطبیق عملی و حل مشکلات آن ناموفق است. وی می‌پرسد چرا باید طلاب حوزه در نجف نام «سنه‌وری» (7) را نشنیده باشند. او می‌گوید روزی طلبه‌ای مرا دید که مجله و روزنامه‌ای خریده‌ام. تعجب کرد و گفت خریدن این‌ها بر تو حرام است. گفتم حرام آن است که خداوند حرام کرده است. من با خواندن این مجلات، دشمنم را می‌شناسم و می‌دانم که چه کسانی چه توطئه‌هایی برای مسلمان دارند (گلشن ابرار، ج3، مقاله محمدجواد مغنیه). وی عقیده داشت که حوزه‌ها باید تلاش فرهنگی گسترده‌ای داشته باشند. باید از حوزه‌ها مجلات و نشریات گوناگون و متنوع به بلاد اسلامی صادر شود. باید از امکانات جدید مثل تلویزیون و غیره بهره گیرند. باید دروس حوزه منظم شود و امتحانات برگزار گردد. باید حوزه خود را به بلاد اسلامی معرفی کند. حوزه‌ها باید بخش اداری و بخش گفتا داشته باشند.

وی معتقد بود که شیعه صاحب گنج‌های پرارزشی است و با هر عصر و زمانی طبق مقتضیات زمان پیش می‌رود و این، فقه پویای شیعه است که در تمام مسائل روز صاحب‌نظر است. او عقیده داشت که مجتهد امروز از قواعد عامه و مبادی شرعی، حکمی جدید و متناسب با اوضاع روز صادر می‌کند که مجتهدان سابق آن را بیان نکرده‌اند و آن مسئله را نمی‌دانستند، نه به خاطر این‌که مجتهد امروز فقیه‌تر از گذشتگان است بلکه به این خاطر است که در عصر دیگر زندگی می‌کند (کسار: 145 و 148). فقیهان معاصر باید مشکلات جدیدی را که همگان گرفتار آن‌اند در قالب قوانین جدید درآورند تا پشتوانه اجرایی هم داشته باشد. باید این فتواها بر اساس دید سالم از شریعت و نصوص اسلام باشد. اینان باید هر قضیه‌ای را که پیشینیان درباره آن بحث کرده‌اند، اما ربطی به زندگی امروز ندارد کنار بگذارند (الاسلام بنظریه عصریه: 101). وی خود برای تحقق این هدف، دست به تألیف کتاب‌هایی نظیر «فقه الامام الصادق علیه السلام» و «تفسیر کاشف» زد. همچنین با

توجه به این‌که از افکار و آرای امام خمینی قدس سره تأثیرات زیادی گرفته بود کتاب «الخمینی و الدولة الإسلامية» را نیز تألیف نمود (کسار: 134، 142 و 145).

استاد مغنیه در جای دیگر ضمن این‌که حکومت اسلامی را برترین نوع حکومت می‌داند از دموکراسی غربی انتقاد می‌کند و معتقد است دموکراسی غربی شیوه‌اش به نحوی است که حیات و سرنوشت یک کشور به دست عده‌ای از سرمایه‌داران می‌افتد و عده‌ای دیگر در فقر و بی‌خبری به سر می‌برند. با آنکه در کشورهای که دارای رژیم سرمایه‌داری هستند بیش از احتیاج آنان لباس، غذا و سایر وسایل زندگی تولید می‌شود، در میان آنان گرسنگان و برهنگان بسیارند. علت این است که این نوع دموکراسی به اقلیت کمی، مجال زیادی برای احتکار ثروت و منابع ثروت‌ها بخشیده و زندگی و سرنوشت مردم را در دست آنان قرار داده است (گلشن ابرار، ج3، مقاله شیخ محمدجواد مغنیه).

آثار استاد مغنیه

از میان نوشته‌های متعدد شیخ محمدجواد مغنیه تعدادی به زبان فارسی ترجمه شده و بخشی از آنها جزء متون درسی دانشگاه‌های ایران است. آثار ترجمه شده او به ترتیب حروف الفبا عبارت‌اند از:

1. احوال شخصیه، ترجمه مصطفی جباری و حمید مسجدسرایی، تهران، ققنوس، 1379، 431 صفحه.
2. پیامبران از دیدگاه عقل، ترجمه ناشر، بی‌جا، نشر توحید، 1367، 80 صفحه.
3. خورشید ایمان، ترجمه و نگارش صدیق عربانی، رشت، دهسرا، 1380، 201 صفحه. عنوان اصلی: کتاب علی و القرآن.
4. رویکردی دوباره به اسلام، ترجمه علیرضا اسماعیل آبادی، مشهد، شرکت به نشر، 1381، 152 صفحه. عنوان اصلی: الاسلام بنظرة عصرية.
5. زمامداران خودسر، ترجمه مصطفی زمانی، تحقیق تصحیح و ویرایش محمدباقر مقدسیان و کاظم ملایی، قم، برگ شقایق، 1381، 423 ص. عنوان اصلی: الشيعة و الحاکمون.
6. شیعه و زمامداران خودسر، ترجمه مصطفی زمانی، قم، شهید گمنام، 1343، 262 صفحه. عنوان اصلی: الشيعة و الحاکمون.
7. فقه تطبیقی مذاهب پنجگانه: جعفری حنفی مالکی شافعی حنبلی، ترجمه کاظم پورجوادی، بی‌جا، دانشمند، بنیاد علوم اسلامی، 1366، 460 صفحه. عنوان اصلی: الفقه علی المذاهب الخمسة.
8. فقه دانشگاهی، ترجمه مرتضی فهیم کرمانی، قم، مهر

امیرالمؤمنین علیه السلام ، 1381. عنوان اصلی: فقه الامام
الصادق علیه السلام عرض و استدلال.

7. فقه مقارن: ترجمه و توضیح بخش هایی از الفقه علی المذاهب
الخمسة، ترجمه هادی عظیمی گرگانی، تهران، گنجینه فرهنگ،
1380. 425صفحه.

8. فلسفه مبدأ و معاد: پژوهشی ژرف و کاوشگرانه همراه با
استدلال های فطری علمی و فلسفی پیرامون وجود خدا و معاد،
ترجمه لطیف راشدی، قم، نشر مرتضی، 1371. 240صفحه.

قرآن حسین شهادت، ترجمه محمدرسول دریایی، تهران، بنیاد
قرآن، 1381. 226صفحه. عنوان اصلی: الحسین و القرآن.
کلیات علوم عقلی، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، شرکت به نشر،
1380. 112صفحه. عنوان اصلی: معالم الفلسفة الالهية.

12. گزیده متون فقه (1234) : برنامه درسی دوره کارشناسی حقوق،
گردآورنده ابوالحسن محمدی، ویرایش3، تهران، میزان، 1381.
331صفحه.

13. مردان پاک از نظر امام علیه السلام ، ترجمه مصطفی زمانی،
قم، پیام اسلام، 1368. 175صفحه.

14. یادگار خیمه های سوخته، ترجمه و نگارش علیرضا رجالی
تهرانی، قم، دار الصادقین، 1379. 158صفحه. عنوان اصلی: مع
بطلة كربلا.

وفات شیخ محمدجواد مغنیه

سرانجام علامه استاد شیخ محمدجواد مغنیه پس از عمری تلاش صادقانه
در راه اعتلای اسلام عزیز و تلاش بیوقفه برای نزدیکی بین مذاهب
پنجگانه، ساعت 10 شب 19 محرم الحرام سال 1400 در سن 76سالگی به
رحمت ایزدی پیوست. وی دو سال پیش از آن، مبتلابه بیماری قلبی شده
بود. هنگامی که پیکر پاک این عالم ربانی را به نجف اشرف انتقال
دادند، بسیاری از عالمان دینی و اقشار مختلف مردم، در تشییع جنازه
او شرکت کردند و بازار نجف به طور کلی بسته شد. پس از تشییع، آیه
الله العظمی خویی رحمه الله بر او نماز گزارد و در یکی از
حجره های حرم مطهر علوی به خاک سپرده شد. روحش شاد و راهش پر رهرو
باد.

منابع و مآخذ

- 1 الوردانی، صالح، شیعه در مصر، ترجمه قاسم مختاری، تهران،
سازمان تبلیغات اسلامی، 1376.
- 2 اندیشه های سیاسی مغنیه.

- 3 تورات، سفر دوم، اصحاح هفتم و سی و یکم.
- 4 شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، تهران، چاپ اسلامیة، 1352.
- 5 صدر، حسن، تکملة أمل الآمل، حسن صدر، قم، مکتبه آية الله مرعشی.
- 6 کسار، جوادعلی، محمدجواد مغنیه حیاته و منهجه فی التفسیر.
- 7 گلشن ابرار: خلاصه ای از زندگی اسوه های علم و عمل، قم، نشر معروف.
- 8 مغنیه، محمدجواد، شیعه و زمامداران خودسر، ترجمه مصطفی زمانی.
- 9 ، مقدمه فلسفة التوحید و الولاية.
- 10 ، من اعلام المفسرین.
- 11 ، الاسلام بنظرية عصرية.
- 12 ، الاسلام مع الحياة.
- 1 صور شهری است در ساحل مدیترانه و یکی از شهرهای فینیقیه قدیم که به سبب تجارت خود مشهور بود. این شهر در حمله اسکندر در سال 333 ق مقاومتی سخت از خود نشان داد و امروز جزء کشور لبنان است (فرهنگ فارسی معین: 1039).
- 2 کتابی کوچک در علم نحو است که محمد بن محمد بن آجروم (متوفای 723ق) آن را تألیف کرده و تاکنون شرح‌های متعددی بر آن نگاشته شده است. این کتاب بیشتر در مدارس علمیه اهل سنت تدریس می‌شود.
- 3 کتابی معتبر درباره علم نحو است که عبدالله بن یوسف بن هشام (متوفای 761ق) آن را تألیف کرده و جزء دروس مقدماتی حوزه‌های علمیه به شمار می‌آید.
- 4 کشور لبنان دارای جمعیت‌های مختلفی از جمله شیعه، سنی و مسیحی است که هر کدام برای خود دادگاه جداگانه‌ای دارند و طبق قوانین خود حکم صادر می‌کنند.
- 5 تورات، سفر یوشع، اصحاح 6، آیه 24: «شهر را با آن چه در آن است به آتش زنید، اما نقره و طلا و ظرف‌های مسی و آهنی را به خزانه پروردگارتان بسپارید». همچنین در سفر تثنیه، اصحاح 14 آمده است: «قهاراً خدا شما را ملت برگزیده خود قرار داده تا بر دیگر ملت‌های روی زمین برتری داشته باشید». نیز در سفر عدد، اصحاح 31، آیه 12 چنین می‌خوانیم: «همه را غارت کنید و غنیمت‌ها را اعم از این‌که انسانی باشد یا حیوانی به چنگ آورید».
- 6 یعقوب در طول شب با خدا کشتی گرفت و خدا برای رها شدن و گریز از دست یعقوب ناتوان آمد. سرانجام چاره‌ای نیافت جز این‌که برای رهایی به دامن یعقوب متوسل شود و باحالت تضرع و التماس به یعقوب گفت: مرا آزاد کن چراکه سپیده سحر در حال دمیدن است. یعقوب به خدا گفت: من تو را آزاد نمی‌کنم تا این‌که مرا مبارک گردانی. پروردگار نیز او را پربرکت گردانید و نامش را اسرائیل (یعنی نیروی ضد خدا)

نهاد.

7 عبدالرزاق احمد سنهوری (متوفای 1971م) از حقوق‌دانان مصری است که به ادیان الهی تسلط داشته و کتاب مشهوری به نام «الوسیط» در دوازده جلد نگاشته است.